

Sco

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

چرا تقویتِ صنف بر مذهب اولویت دارد



تقی (همانی)

شماره مقاله : ۱۰۳۲

تعداد صفحه : ۵

آفرین بررسی : ۸۸/۰۸

تاریخ تمریر : ۱۳۸۷

www.shandel.org

موضوع : —

چرا تقویتِ صنف بر حزب اولویت دارد

بعد از طرح بحثِ اولویتِ صنف بر حزب در یادداشتِ "تقویتِ جامعهٔ مدنی"، عده‌ای معترض بودند که این اولویت دهی نادرست است. جمعی گفتند که این نگاه سَندیکالیستی است و با سیاست رابطه‌ای ندارد. با این حال برای نگارنده که کارِ سیاسی‌ام همیشه با شکلِ تشکیلاتی یعنی گروهی، سازمانی و شورایی همراه بوده و هیچ‌گاه کارِ فردی نکرده‌ام، حتی در عرصهٔ نظر و تئوری، و در مجموعهٔ فرهنگیِ دفترِ پژوهش‌ها فعالیت می‌کنم، تقدم دادنِ صنف بر حزب، به معنای سَندیکالیست بودن نیست، یا اینکه اولویت دادنِ صنف بر حزب به معنیِ اهمیتِ بیشترِ صنف از حزب نیست، بلکه یک نگاهِ راهبردی است. چرا که در فقدانِ نهادهای صنفی و مدنی، حزب، یتیم و دولت، خودسر می‌شود.

در فقدانِ نهادهای مدنی و صنفیِ فراگیر، احزابِ منتقد عبارت از جمعیِ روشنفکر می‌شود که چسبِ رابطهٔ آنان اندیشه و تفکر است نه باور مرتبط با مخاطبِ مشخصِ اجتماعی. در فقدانِ نهادهای مدنی و صنفیِ مستقل، احزابِ حکومتی عبارت از باند یا دسته‌ای می‌شوند که منافعِ مشخص در قدرت دارند و چسبِ ارتباطیِ آنان منافعِ فردی یا جمعی می‌شود. در فقدانِ نهادهای مدنی و صنفیِ قدرتمند، احزابِ سابقه‌دار تبدیل به محافلِ دوستانه می‌شوند. در فقدانِ نهادهای مدنی و صنفیِ تاثیرگذار، احزاب و سازمان‌ها قدمتِ طولانی و مؤثر پیدا نمی‌کنند. در فقدانِ نهادهای مدنی و صنفیِ تعیین کننده، احزاب با نیروی خلاق، تبدیل به فرقه و جریانی جدا از مردم می‌شوند که انرژیِ بالا و صداقتِ شان به درستی به کار گرفته نمی‌شود.

با این توضیحات، علتِ عمدهٔ نوشتنِ این مقاله، توجه به این موضوع است که چرا رهبرانِ احزابِ سیاسی در ایران، در قبل و بعد از انقلاب، در بیشترِ مواقع بر سرِ شخصیتی غیر حزبی برای شرکت در انتخاباتِ ریاست جمهوری یا نخست‌وزیری تکیه می‌کنند.

اگر قدرت‌مندان فرد را به جای رهبرِ یک جریان می‌پذیرند، علتِ آن روشن است، چون نمی‌خواهند با یک جمع یا جریان مواجه شوند. اما باید پرسید که چرا احزابِ طرفدارِ دموکراسی چنین می‌کنند. فقط کافی است از اول انقلاب به این سو به کسانی که به مقامِ ریاست جمهوری در ایران رسیدند توجه

کنیم تا ثابت شود که احزاب در ایران چه قدر یتیم هستند و در نهایتِ موفقیت، همانندِ یک تیمِ استراتژیست عمل می‌کنند نه یک جریانِ فراگیر و گسترده. رهبرِ انقلاب خود را وابسته به هیچ حزب و گروهی نمی‌دانست و دولتِ بازرگان را بدونِ انتسابِ گروهی برگزید و بازرگان نیز به این قاعده وفادار ماند. ابوالحسن بنی صدر هم در سخنانِ خود به احزاب و جریانات می‌تاخت و آنان را بیش‌تر به استالینیسم متهم می‌کرد. بعد از انتخاب شدن به ریاست جمهوری هم زمانی که در مواجهه با حزبِ جمهوری و برنامهٔ حسن آیت قرار گرفت، دفترِ هماهنگی با رئیس جمهور را تاسیس کرد که نمی‌توانست کارکردِ حزبی داشته باشد. رئیس جمهورهای بعدی حاکمیت هم هیچ کدام با سمتِ حزبی به مقامِ ریاست جمهوری نرسیدند. جالب این بود که حزبِ جمهوری اسلامی وقتی مخالفان را از صحنه به در کرد، خودش نیز خود را از صحنه حذف کرد.

این نکته حائز اهمیت است که شخصیت‌های سیاسی قبل و بعد از انقلاب، حتی در صورتِ داشتنِ حزب، نام‌شان بر حزب سنگینی فوق العاده داشته و هنوز هم دارد، که این گونه عدمِ توازن به نفعِ فرد، نشان از ناتوانیِ حزب دارد.

پرداختن به انتخاباتِ ریاست جمهوری دوره‌های ۷ و ۸ و ۹، از نظرِ این کنشِ غیرِ حزبی، جالب است. خاتمی فردی غیرِ حزبی و حتی غیرِ سیاسی (به معنای واقعی سیاست مدار) بود. تمامِ جریاناتِ اصلاح طلب بر سرِ یک روشنفکرِ پاک توافق کردند. جالب این است که در انتخاباتِ دهم نیز اصرار به حضورِ خاتمی دارند، در حالی که او تمایلی به شرکت ندارد. اجماع بر سرِ یک فردِ غیرِ حزبی، این سوال را در ذهنِ ما پدید می‌آورد که اشکالِ احزاب کجاست که این گونه بر سرِ یک عنصرِ غیرِ حزبی اجماع می‌کنند.

در انتخاباتِ دورهٔ نهمِ ریاست جمهوری، اجماعِ بسیاری از اصلاح طلبان بر سرِ دکتر معین حائز اهمیت است. دکتر معین عضوِ جبههٔ مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نبود و چهره‌ای سالم و فرهنگی بود که موردِ تائیدِ نهضتِ آزادی و ملی - مذهبی‌ها و بسیاری از روشنفکرانِ ایرانی قرار گرفت. بعد از حذف در مرحلهٔ اولِ ریاست جمهوری، دکتر معین به دلیلِ حزبی نبودن نتوانست از اعتبارِ آرای خود استفاده کند. جالب این بود که دکتر معین حتی در راهِ تشکیلِ جبههٔ دموکراسی خواهی و حقوق بشر نیز از سوی جبههٔ مشارکت همراهی نشد.

اما این فقط دکتر معین نبود که سابقه حزبی نداشت، بلکه آقایان هاشمی و احمدی نژاد و شیخ مهدی کروی نیز وجهه حزبی نداشتند. جالب این بود که آقای احمدی نژاد و وزیران‌اش به طور رسمی منکر حزب هستند. آقای هاشمی نیز خود را در اندازه یک حزب نمی‌بیند، و باید پرسید چرا؟ پاسخ این سوال را باید طرفدارانِ اولویتِ حزب بر صنف بدهند.

اما در انتخاباتِ دهم، باز رهبرانِ احزاب به سراغِ چهره‌هایی غیر حزبی رفته‌اند. آقایان عبدالله نوری، محمد خاتمی، پور محمدی، روحانی، احمدی نژاد، میر حسین موسوی..... البته به جز مهدی کروی که دارای حزب است. از کاندیداهای راست که بگذریم باید پرسید که اصلاح طلبان با هر عنوان و گرایشی که هستند از نهضتِ آزادی گرفته تا برخی از ملی - مذهبی‌ها، جبهه مشارکتِ ایرانِ اسلامی و مجاهدین انقلابِ اسلامی، بر چهره غیر حزبی تاکید دارند. حتی باید توجه داشت که اقبالِ اصلاح طلبانِ طرفدارِ کروی، به دلیلِ حزبی بودنِ وی نیست، بلکه به دلیلِ صلاحیت‌های فردیِ وی است که جمعی از اصلاح طلبان را به سوی خود کشانده است. در موردِ عبدالله نوری نیز وضع به همین منوال است. حتی اقبال به مهندس سبحانی یا دکتر یزدی نیز بیشتر به دلیلِ شخصیتِ ایشان است تا وابستگیِ آنان به یک جریانِ خاص.

تأسف آورتر اینکه افراد در احزابِ سیاسی بر جریانِ خود سایه می‌اندازند. طرفدارانِ اولویتِ حزب بر صنف به این ضعف چگونه پاسخ می‌دهند؟ وزین بودنِ نام‌ها در حزب و سازمان امرِ مبارکی است و تعاملِ شخصیت و حزب بسیار کارساز است. مانند تجربه گاندی و نهرو با حزبِ کنگره، اما برابر شدنِ فرد با یک حزب، به معنیِ عدمِ کامیابیِ رهبرِ جریان در نهادمند کردنِ آن جریانِ سیاسی می‌باشد. علتِ این عدمِ کامیابی چیست؟

نگارنده که در سال‌های پیش از طرفدارانِ اولویتِ حزب بر صنف بودم، وقتی که انور خامنه در موردِ شورا، حزب، سندیکا مقاله‌ای در نشریه ایران فردا نوشت و ضرورتِ سندیکا بر شورا و حزب را مطرح کرد، معتقد بودم که ایشان اشتباه می‌کند. اما مرورِ تجربه انقلاب و اصلاحاتِ اخیر، این باور را در نگارنده به عنوانِ یک فعالِ سیاسی ایجاد کرده که اولویتِ تشکلی مدنی و صنفی بر حزب، امری ضروریست. به عنوانِ نمونه اگر معلمان، مهندسان، پزشکان و کارمندان تشکلهای قوی داشتند و آنگاه تشکیلاتِ شان با احزابِ مخاطبِ خود تماس داشتند، در نتیجه احزاب و رهبرانِ آن در رابطه با مخاطبانِ خود،

مسئول قلمداد می‌شدند و می‌بایست پاسخگوی آنان بودند. در حالی که در حزب و سازمان بدون مخاطبِ مستقیم با مردم، یک قهرمان یا بی‌عرضه یا خائن، هیچ‌کدام در دنیای سیاست و رزی کامیابی نمی‌آورند.

در تمام کشورهای دارای دموکراسی، رهبرِ جبهه، عضوِ وابستهٔ یک حزب است و به پشتوانهٔ آن حزب و نهادهای مدنی و صنفی آن، قدرت می‌گیرد. تکرارِ مکررِ افرادِ منفرد به عنوانِ رهبرانِ سیاسی که موردِ حمایتِ احزاب قرار می‌گیرند، آیا نباید این سوال را در ذهنِ رهبرانِ همین احزاب، که بر اولویتِ حزب تاکید می‌کنند، به وجود بیاورد که چرا چنین قاعدهٔ نادرستی حکم فرماست؟

همچنین استمرارِ سایهٔ افراد بر حزب به شکلِ غیرِ تعادلی، که در میانِ پوزیسیون و اپوزیسیون حکم فرماست، آیا نباید ما را به این نکته رهنمون کند که بدونِ نهادهای مدنی و صنفی قوی در جامعه، احزاب یا حکومتی می‌شوند و یا فرقه‌ای و محفلی، و یا سرکوب می‌شوند.

بی‌گمان باید از تکرارِ گذشته پرهیز کرد، می‌توان در هر جایگاهی به شرطِ صداقت و باور به دموکراسی، بر تقویتِ صنف و نهادِ مدنی تاکید کرد. چه در حکومت، چه در حزب، و چه در مقامِ روشنفکری. بی‌گمان اگر اجماعی بر سرِ ضرورتِ تقویتِ نهادهای مدنی و صنفی صورت بگیرد، در مدت زمانی مشخص شاهدِ نتیجهٔ مثبتِ آن خواهیم بود.

در فقدانِ نهادهای مدنی و صنفی، سنتِ حزبیِ چرخشِ قدرت در حاکمیت منتفی است و باز هم "در"، بر پاشنهٔ افراد و باندها و تیم‌های قدرت می‌چرخد و این چرخش به نفعِ دموکراسی نیست.

سه شنبه ۱۵ بهمن ۱۳۸۷